سمه تعالی

[مسأله 14 1](#_Toc72699376)

[بررسی حکم رفع یدین در تکبیرة الاحرام 1](#_Toc72699377)

[کلام سید مرتضی 3](#_Toc72699378)

[کلام صاحب حدائق 4](#_Toc72699379)

[کلام کاشف اللثام 4](#_Toc72699380)

[کلام فیض کاشانی 6](#_Toc72699381)

[بررسی أدله وجوب رفع یدین 7](#_Toc72699382)

[دلیل اول (آیه انحر) 7](#_Toc72699383)

[دلیل دوم (صحیحه حلبی) 9](#_Toc72699384)

**موضوع**: تکبیرة الاحرام /واجبات نماز /کتاب الصلاة

**خلاصه مباحث گذشته:**

بحث در رابطه با تکبیرات سبع در ابتدای نماز بود؛ در این که کدام یک از تکبیرات سبع مصداق تکبیرة الاحرام است چهار قول مطرح شد؛ در جلسه قبل مسأله 11 و احتیاط تام بین این اقوال که در کلام صاحب عروه ذکر شده بود مورد بررسی قرار گرفت.

# مسأله 14

يستحب رفع اليدين بالتكبير إلى الأذنين أو إلى حيال الوجه‌ أو إلى النحر مبتدئا بابتدائه و منتهيا بانتهائه فإذا انتهى التكبير و الرفع أرسلهما و لا فرق بين الواجب منه و المستحب في ذلك و الأولى أن لا يتجاوز بهما الأذنين نعم ينبغي ضم أصابعهما حتى الإبهام و الخنصر و الاستقبال بباطنهما القبلة و يجوز التكبير من غير رفع اليدين بل لا يبعد جواز العكس‌

## بررسی حکم رفع یدین در تکبیرة الاحرام

**بحث راجع به رفع ید در تکبیرات نماز است**؛ مشهور فقهای شیعه قائل به استحباب رفع ید حتّی در تکبیرة الاحرام شده اند.

**صاحب عروه فرموده است**: هنگامی که شروع به بالا بردن دست می کند گفتن الله اکبر را هم شروع کند و وقتی دست به گوش یا روبروی صورت یا منحرش رسید الله اکبر تمام شود و بعد از تمام شدن الله اکبر، دستان خود را پایین بیاورد. اولی این است که دست خود را از گوش بالاتر نیاورد. مستحب است در حال رفع یدین، انگشتان خود حتّی انگشت ابهام و خنصر را به هم بچسباند و باطن کفین او هم رو به قبله باشد. تکبیر بدون رفع یدین جایز و مشروع یعنی مستحب است بلکه بعید نیست رفع یدین ولو بدون تکبیر و با سکوت هم مشروع و مستحب باشد.

توجّه شود که جواز در «یجوز التکبیر من غیر رفع الیدین، لایبعد جواز العکس» به معنای جواز تکلیفی بالمعنی الأعم یعنی «حرام نبودن» نیست بلکه جواز در عبادات به معنای مشروعیت است که یا واجب و یا مستحب است. بسیاری از بزرگان رفع یدین بدون تکبیر گفتن را به جهت عدم وجود دلیل، مستحب و مشروع نمی دانند که در این رابطه بحث خواهیم نمود.

**مشهور قائل به استحباب رفع یدین در حال تکبیر شده اند**؛ لکن سید مرتضی، کاشف اللثام، ‌صاحب حدائق و منسوب به فیض کاشانی در مفاتیح الشرایع این است که در تمام تکبیرات مستحبه یا واجبه نماز، رفع یدین به تکبیر واجب است.

**مرحوم خویی فرموده اند:** احتمال وجوب نفسی رفع یدین در تکبیرة الاحرام که واجب است قابل فهم است ولی این احتمال در مورد تکبیرات مستحب وجود ندارد.

**به نظر ما این مطلب صحیح نیست**؛ اگر مراد از وجوب، وجوب شرطی باشد به این معنا خواهد بود که اگر رفع یدین در هنگام تکبیر صورت نگیرد عمل به مستحب نشده است و رفع یدین شرط صحت این مستحب می شود که این فرض مشکلی ندارد. اگر مراد از وجوب، وجوب تکلیفی رفع یدین در حال تکبیر باشد محذور عقلی نداشته و وجوب و استحباب با هم قابل جمع است و به این معنا است که اگر تکبیر گفته نمی شود رفع یدین موضوع ندارد ولی اگر تکبیر گفته می شود رفع یدین در حال تکبیر، واجب تکلیفی است. فرض سوم این است که مراد از وجوب، وجوب نفسی به قول مطلق باشد که این فرض با استحباب سازگار نیست ولی دو فرض دیگر قابل تصویر است.

می توان برای فرض دوم (که عملی مستحب باشد ولی یک واجب تکلیفی در کنار آن قرار بگیرد) این نظیر را ذکر کرد: آقای زنجانی قائل اند که ترک ارتماس در آب در حال صوم، واجب نفسی است و به تعبیر دیگر ارتماس در آب در حال صوم حرام نفسی است که ظاهرش این است که بین صوم شهر رمضان و صوم غیر شهر رمضان فرق نمی گذارند؛ یعنی اگر شخصی روزه مستحب بگیرد واجب است ارتماس در آب را در حال صوم ترک کند که این مطلب محذوری ندارد.[[1]](#footnote-1)

از معاصرین کسی را نیافتیم که قائل به وجوب رفع ید در تمام تکبیرات شود و تنها مرحوم حاج شیخ محمدرضا آل‌یاسین که از فقهای بزرگ بوده اند نسبت به رفع یدین در حال تکبیرةالاحرام احتیاط واجب کرده اند: «لایترک فی الواجب منه علی الاحوط».

### کلام سید مرتضی

**سید مرتضی فرموده اند**: «و مما انفردت به الإمامية: القول بوجوب رفع اليدين في كل تكبيرات الصلاة، لأن أبا حنيفة و أصحابه و الثوري لا يرون رفع اليدين بالتكبير إلا في‌ ‌الافتتاح للصلاة. و روي عن مالك أنه قال: لا أعرف رفع اليدين في شي‌ء من تكبيرات الصلاة، و روي عنه خلاف ذلك.و قال الشافعي: يرفع يديه إذا افتتح الصلاة و إذا كبر للركوع و إذا رفع رأسه منه، و لا يرفع بعد ذلك في سجود و لا في قيام منه. و الحجة فيما ذهبنا إليه: طريقة الإجماع، و براءة الذمة. و قد روى مخالفونا عن النبي (صلى الله عليه و آله) أنه رفع في كل خفض و رفع في السجود، و ادعوا أن ذلك نسخ، و لا حجة لهم على صحة هذه الدعوى»[[2]](#footnote-2)

اگر تنها صدر کلام سید مرتضی را در نظر بگیریم می گفتیم شاید انتصار برای بیان فتاوای مورد اتفاق علمای شیعه نبوده است و «مما انفردت به الامامیه» یعنی عامه قائل به وجوب نیستند و شیعه ولو بعض فقهای شیعه قائل اند. لکن ذیل آن با استناد به «طریقة الاجماع» ادعای اجماع نموده است و مراد اجماع فقهای امامیه بر وجوب رفع یدین در حال تکبیرات است. مراد از «برائة الذمه» این است که اگر تکبیر بگوییم و رفع یدین را هم انجام دهیم یقیناً به وظیفه عمل نموده ایم، ولی اگر تکبیر بگوییم و رفع یدین انجام ندهیم نسبت به عمل به وظیفه شک می کنیم. اینجا قاعده اشتغال را در شبهه حکمیه جاری نموده اند.

در تکبیرات مستحب اگر وجوب شرطی را احتمال بدهیم بدون عمل به رفع یدین، یقین به عمل به مستحب پیدا نمی کنیم و اگر احتمال وجوب نفسی بدهیم در صورتی که رفع یدین را انجام دهیم قطعاً برائت ذمه حاصل شده است؛ ولی تناسب این برائت ذمه با وجوب شرطی است (نه وجوب نفسی) چون کسی نسبت به جریان برائت در فرض شک بدوی در وجوب، شبهه نی کند و آنچه محل بحث است شک در شرائط مخصوصا شرائط مستحب است که برخی مجرای برائت نمی دانند و در معاصرین نیز برخی مثل صاحب منتقی الاصول و مرحوم صدر نظرشان همین است. لذا می توان چنین گفت که چون برائت در مستحبات به نظر این بزرگان جاری نمی شود قاعده اشتغال جاری شده و حکم می کند که برای احراز عمل به مستحب، رفع یدین انجام شود. در رابطه با تکبیرة الاحرام اگر شک کنیم که رفع یدین شرط صحت آن است شک در شرائط واجب خواهد بود که اگر شرط را تحصیل کنیم قطعاً برائت ذمه حاصل می شود ولی بدون عمل به شرط، برائت ذمه تضمین نمی شود.

برخی این کلام سید مرتضی و مخصوصاً ادعای اجماع را حرف عجیبی دانسته اند لذا گفته اند شاید مراد ایشان از وجوب، تأکّد استحباب است؛ لکن به نظر ما تأکّد استحباب با «دلیلنا علی ما ذهبنا الیه براءة الذمة» سازگار نیست؛ چون مثلاً اگر قرآن با وضو تأکّد استحباب داشته باشد در صورتی که بدون وضو هم خوانده شود صحیح و مستحب است و معنا ندارد گفته شود «برای قرائت قرآن به جهت برائت ذمه، وضو بگیر» و برائت ذمه در مواردی است که در وجوب شرطی یا وجوب نفسی شک وجود داشته باشد.

لذا برخی چنین توجیه نموده اند که مراد از واجب، مستحبّ مؤکّد است وگرنه ادعای اجماع بر این مطلب نمی کرد و اجماعی بر وجوب رفع یدین در حال تکبیر وجود ندارد. لکن این توجیه به نظر ما توجیه خوبی نیست.

### کلام صاحب حدائق

**صاحب حدائق می فرماید**: «و نقل عن المرتضى انه أوجب رفع اليدين بالتكبير في جميع الصلاة و نقل عنه انه احتج عليه بإجماع الفرقة، قال في المدارك: و هو اعلم بما ادعاه.أقول: لو رجع السيد (رضي اللّه عنه) الى الآية و الأخبار لوجدها ظاهرة الدلالة على ما ذهب اليه على وجه لا يتطرق اليه النقض و لا الطعن عليه و لكنه (رضي اللّه عنه)- كما أشرنا إليه في ما سبق- قليل الرجوع إلى الأخبار و انما يعتمد على أدلة واهية لا تقبلها البصائر و الأفكار من تعليل عقلي أو دعوى إجماع مع انه لا قائل به سواه كما لا يخفى على من راجع مصنفاته (رضي اللّه عنه)»[[3]](#footnote-3)

صاحب حدائق می فرماید اگر سید مرتضی به أدله رجوع می کرد متوجه می شد که دلالت بر وجوب رفع یدین در حال تکبیر دارد مثل آیه شریفه «فصل لربک و انحر» که در روایات به رفع یدین در حال تکبیر تفسیر شده است، ولی مراجعه سید مرتضی به روایات کم بوده است و بیشتر به أدله عقلی و ادعای اجماع تکیه می کرده است. لکن ادعای سید مرتضی بر وجوب رفع یدین در حال تکبیرات نماز، صحیح است چون مفاد روایات است. مرحوم خویی فرموده است که صاحب حدائق به سید مرتضی اسائه أدب کرده است.

### کلام کاشف اللثام

**کاشف اللثام می فرماید**: « "و يستحب رفع اليدين بها"‌ وفاقا للمعظم للأصل، و لا عبرة به مع النصوص، بخلافه من غير معارض. و لقول الصادق عليه السلام لزرارة: رفع يديك في الصلاة زينتها. و قول الرضا عليه السلام للفضل: إنّما ترفع اليدان لأنّ رفع اليدين ضرب من الابتهال و التبتّل و التضرّع، فأحبّ اللّه عز و جل أن يكون العبد في وقت ذكره متبتّلا متضرّعا مبتهلا، و لأنّ في رفع الأيدي إحضار النيّة و إقبال القلب على ما قال و قصد. و ضعفهما عن الدلالة واضح.و أوجبه السيد في جميع تكبيرات الصلاة، و ادعى الإجماع عليه، و يعضده ظاهر الأمر في الأخبار، و هي كثيرة. و في قوله تعالى «فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ انْحَرْ» و للأخبار، بأنّ النحر: هو رفع اليدين بالتكبير، و هي أيضا كثيرة»[[4]](#footnote-4)

 ایشان بعد از نقل کلام شرایع «یستحب رفع الیدین بها أی تکبیرة الاحرام»، می فرماید: این مطلب محقق حلی در شرایع موافق معظم فقها است و دلیلش اصل برائت از وجوب است و در ادامه بیان می کند که وقتی نصوص بر وجوب دلالت می کند دیگر اعتباری به اصل برائت نیست تا برای نفی وجوب یدین در حال تکبیرات به آن تمسک کنیم. ایشان روایت «لقول الصادق عليه السلام لزرارة: رفع يديك في الصلاة زينتها» را به عنوان دلیل دوم ذکر می کند که برخی به این روایت استدلال نموده اند که سند آن ضعیف است، ولی فضل بن حسن الطبرسی در مجمع البیان از مقاتل بن حیان نقل می کند: «الْفَضْلُ بْنُ الْحَسَنِ الطَّبْرِسِيُّ فِي مَجْمَعِ الْبَيَانِ عَنْ مُقَاتِلِ بْنِ حَيَّانَ مِثْلَهُ إِلَّا أَنَّهُ قَالَ: لَيْسَتْ بِنَحِيرَةٍ وَ لَكِنَّهُ يَأْمُرُكَ إِذَا تَحَرَّمْتَ لِلصَّلَاةِ- أَنْ تَرْفَعَ يَدَيْكَ إِذَا كَبَّرْتَ وَ إِذَا رَكَعْتَ- وَ إِذَا رَفَعْتَ رَأْسَكَ مِنَ الرُّكُوعِ وَ إِذَا سَجَدْتَ- فَإِنَّهُ صَلَاتُنَا وَ صَلَاةُ الْمَلَائِكَةِ فِي السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ- وَ إِنَّ لِكُلِّ شَيْ‌ءٍ زِينَةً وَ إِنَّ زِينَةَ الصَّلَاةِ رَفْعُ الْأَيْدِي عِنْدَ كُلِّ تَكْبِيرَةٍ»[[5]](#footnote-5) یعنی هر شی ای زینتی دارد و زینت نماز رفع یدین در حال تکبیر گفتن است.

**ایشان می فرماید:** مشهور به این روایت استدلال می کنند و می گویند ظاهر روایت استحباب رفع یدین در حال تکبیر است چون رفع یدین را زینت قرار داد و مقوم نماز قرار ندارد.

**کاشف اللثام در جواب می فرماید**: این روایت دلالت بر عدم وجوب نمی کند چون گاهی زینت، زینت واجب است و گاهی زینت مستحب است و این گونه نیست که زینت حتماً زینت مستحب باشد.

**نکته:** «خذوا زینتکم عند کل مسجد» به این معنا است که در حال نماز ساتر داشته باشید و مربوط به زینت انسان یعنی ملابس است و ربطی به زینت صلاة ندارد. لذا باید سراغ روایات رفته و بررسی شود که آیا از واجبی به عنوان «زینة الصلاة» اسم برده شده است یا نه. به هر حال نفس احتمال این که یک زینتی در نماز واجب باشد کفایت می کند و لذا این رویات ظهور در عدم وجوب ندارد.

روایت سوم روایتی است که فضل بن شاذان نقل می کند: «وَ فِي الْعِلَلِ وَ عُيُونِ الْأَخْبَارِ بِأَسَانِيدَ تَأْتِي عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ عَنِ الرِّضَا ع قَالَ: إِنَّمَا تُرْفَعُ الْيَدَانِ بِالتَّكْبِيرِ- لِأَنَّ رَفْعَ الْيَدَيْنِ ضَرْبٌ مِنَ الِابْتِهَالِ وَ التَّبَتُّلِ وَ التَّضَرُّعِ- فَأَحَبَّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَكُونَ الْعَبْدُ- فِي وَقْتِ ذِكْرِهِ لَهُ مُتَبَتِّلًا مُتَضَرِّعاً مُبْتَهِلًا- وَ لِأَنَّ فِي رَفْعِ الْيَدَيْنِ إِحْضَارَ النِّيَّةِ- وَ إِقْبَالَ الْقَلْبِ عَلَى مَا قَالَ-.وَ‌زَادَ فِي الْعِلَلِ- وَ قَصَدَ لِأَنَّ الْفَرْضَ مِنَ الذِّكْرِ إِنَّمَا هُوَ الِاسْتِفْتَاحُ- وَ كُلُّ سُنَّةٍ فَإِنَّمَا تُؤَدَّى عَلَى جِهَةِ الْفَرْضِ- فَلَمَّا أَنْ كَانَ فِي الِاسْتِفْتَاحِ الَّذِي هُوَ الْفَرْضُ رَفْعُ الْيَدَيْنِ- أَحَبَّ أَنْ يُؤَدُّوا السُّنَّةَ عَلَى جِهَةِ مَا يُؤَدَّى الْفَرْضُ‌»[[6]](#footnote-6)

طبق این نقل فضل بن شاذان از امام رضا علیه السلام، حکمت رفع یدین در نماز این است که رفع یدین یک نوع ابتهال و تضرع به خدا است و خدا دوست دارد که انسان در حال ذکر خدا با الله اکبر در نماز، متضرع و متبتل باشد. علاوه بر این که رفع یدین موجب احضار نیت و اقبال قلب به آنچه می گوید می شود که قرینه است بر این که رفع یدین واجب نیست؛ چرا این که متبتل بودن و متضرع بودن و اقبال قلب در نماز واجب نیست و همین که اجزای واجب نماز را انجام دهد کافی است.

**کاشف اللثام از این استدلال هم جواب می دهد که**: چه اشکال دارد بعض مراتب تبتّل و احضار قلب واجب باشد؟!

ایشان در ادامه از سید مرتضی نقل می کند که رفع یدین را در جمیع تکبیرات نماز غیر از تکبیرة الاحرام هم واجب می داند و ادعای اجماع نیز بر آن نموده است. و ظاهر أمر در أخبار زیادی همین مطلب را تقویت می کند.

### کلام فیض کاشانی

مرحوم فیض کاشانی فرموده است: «و رفع اليدين بها حذاء وجهه للصحاح المستفيضة، و أوجبه السيد و الإسكافي لحديث النحر و غيره من الصحاح، و لا يخلو من قوة و كذا في كل تكبيرة، و هو زينة الصلاة و العبودية كما في الصحاح، و لا يتعلق بالتكبير بل هو مستحب آخر، كما يظهر من بعضها، و يتأكد للإمام كما في الصحيح، بل لا يبعد اختصاصه به أو به و بالمنفرد»[[7]](#footnote-7)

مرحوم فیض راجع به تعبیر شرائع «و یستحب رفع الیدین بها» می فرماید که سید مرتضی و ابن جنید در حال تکبیرة الاحرام رفع یدین را واجب نموده اند (ظاهر أوجبه این است که رفع یدین در حال تکبیرة الاحرام را واجب کرده است) و در ادامه می فرماید «و کذا فی کل تکبیرة».

**صاحب جواهر از این جمله استفاده نموده اند که:** رفع یدین در کل تکبیرات نماز را واجب دانسته اند؛ لکن این استفاده برای ما خیلی روشن نیست و احتمال دارد «و کذا فی کل تکبیره» به استحباب رفع یدین معطوف باشد که در کلام شرائع بود و تعبیر «اوجبه السید و الاسکافی و لایخلو من قوه» جمله معترضه بوده است. به هر حال خیلی مهم نیست.

## بررسی أدله وجوب رفع یدین

استدلال ها را مورد بررسی قرار می دهیم و در ابتدا استدلال های صاحب حدائق را که رفع یدین در تمام تکبیرات نماز را واجب دانسته است بیان می کنیم؛

### دلیل اول (آیه انحر)

دلیل اول آیه «فصل لربک و انحر» است؛ روایاتی در تفسیر این آیه وارد شده و آن را به رفع یدین در حال تکبیر، تفسیر نموده اند:

روایت صحیح از بین این روایات، صحیحه عبدالله بن سنان است: وَ عَنْهُ عَنِ النَّضْرِ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى- فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ انْحَرْ قَالَ هُوَ رَفْعُ يَدَيْكَ حِذَاءَ وَجْهِكَ.[[8]](#footnote-8)

روایات دیگر ضعیف السند است که دو مورد را ذکر می کنیم:

1-روایت مقاتل بن حنان از اصبغ بن نباته که قبل از آن رجال مجهولی وجود دارد؛

أَخْبَرَنَا الْحَفَّارُ، قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مُقَاتِلٍ الْكَشِّيُّ بِبَغْدَادَ، قَدِمَ عَلَيْنَا سَنَةَ أَرْبَعٍ وَ سَبْعِينَ وَ مِائَتَيْنِ فِي قَطِيعَةِ الرَّبِيعِ، قَالَ:حَدَّثَنَا أَبُو مُقَاتِلٍ السَّمَرْقَنْدِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُقَاتِلُ بْنُ حَيَّانَ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْأَصْبَغُ بْنُ نُبَاتَةَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ عَلَى النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ): «فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ انْحَرْ» قَالَ: يَا جَبْرَئِيلُ، مَا هَذِهِ النَّحِيرَةُ الَّتِي أَمَرَ بِهَا رَبِّي قَالَ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّهَا لَيْسَتْ نَحِيرَةً، وَ لَكِنَّهَا رَفْعُ الْأَيْدِي فِي الصَّلَاةِ.[[9]](#footnote-9)

در روایت بیان می کند که مراد از آیه، نحر کردن شتر نیست بلکه مراد از «انحر» این است که رفع ید در صلاة صورت بگیرد.

2-روایتی که در مجمع البیان نقل نموده است: وَ عَنْ عَلِيٍّ ع فِي قَوْلِهِ تَعَالَى فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ انْحَرْ- أَنَّ مَعْنَاهُ ارْفَعْ يَدَيْكَ إِلَى النَّحْرِ فِي الصَّلَاةِ.[[10]](#footnote-10) روایت جمیل بن دراج هم شبیه همین است.

**در مقابل این تفسیر از آیه، مرسله حریز قرار دارد**: عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: قُلْتُ لَهُ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ انْحَرْ قَالَ النَّحْرُ الِاعْتِدَالُ فِي الْقِيَامِ أَنْ يُقِيمَ صُلْبَهُ وَ‌ نَحْرَهُ وَ قَالَ لَا تُكَفِّرْ فَإِنَّمَا يَصْنَعُ ذَلِكَ الْمَجُوسُ وَ لَا تَلَثَّمْ وَ لَا تَحْتَفِزْ وَ لَا تُقْعِ عَلَى قَدَمَيْكَ وَ لَا تَفْتَرِشْ ذِرَاعَيْكَ.[[11]](#footnote-11)

این روایت ضعف سند دارد؛ علاوه بر این که ممکن است بگوییم با تفاسیر سابق منافات ندارد و می تواند تفسیر به بطن قرآن باشد. نمی خواهیم بگوییم استعمال در أکثر از معنا است، بلکه ممکن است یکی معنای مطابقی و دیگری معنای غیر مطابقی بوده است. قرآن یک ظاهر و باطن دارد ولی برای ما روشن نیست که معنای نحر ضربه زدن به گلو و کشتن یک حیوان از طریق زخم وارد کردن به گلو باشد بلکه ممکن است «انحر» در آیه معنای جامعی مشتمل بر «رفع یدین در حال تکبیر» و «اعتدال در قیام» باشد. پس احتمال دارد مجموع این دو معنا مراد از «انحر» باشد استعمال لفظ در یک معنای مجموع باشد نه این که در دو معنای مستقل استعمال شده باشد. اگر بگوییم این معنای جامع خلاف ظاهر است می توانیم بگوییم که بر این اساس که قرآن یک ظاهر و یک باطن دارد این روایات از باب تفسیر به بطون قرآن باشد و موارد زیادی وجود دارد که برای یک آیه چند معنا در روایات ذکر می شود.

**نکته:** بیان کردیم که نحر یک معنای واضحی ندارد که حتماً به معنای «انحر الابل» باشد و در هیچ کدام از این روایات نیز «انحر» را به معنای «انحر الابل» نگرفتند. به هر حال اگر روایتی بر خلاف ظاهر آیه باشد مخالف آیه نیست بلکه نسبت قریه و ذوالقرینه خواهند داشت چون مخالف صددرصد نیست. بله اگر کسی مثل غلات «اقیموا الصلاة» را به این معنا بگیرد که سراغ علی بروید و «اجتنبوا الزنا» را به این معنا بگیرد که سراغ نامردها نروید، این معنا خلاف روحی با کتاب است و چنین احتمالی داده نمی شود و با آیه محل بحث تفاوت دارد.

**مرحوم حکیم در مستمسک فرموده اند**: این استدلال نیاز به قاعده اشتراک در احکام بین پیامبر و و بین مسلمین (مگر در مواردی که نص و اجماع داریم بر این که از خصائص النبی بوده است) دارد. خصائل النبی صلی الله علیه و آله ذکر شده است و مرحوم علامه در تذکره در اول نکاح ذکر می کند و عمده اش از کتب عامه گرفته شده است. گفته می شود غیر از خصائص النبی که ثابت شده است (مثل ازدواج با بیش از چهار زن) اصل در بقیه احکام این است که بین پیامبر و غیر ایشان مشترک است و اگر خطابی به پیامبر صورت بگیرد باید مسلمین نیز آن حکم را انجام دهند.

ولی انصافاً قبول این مطلب سخت است و در اشکال به مرحوم حکیم می گوییم که بهتر بود به این مطلب استدلال کنید که امام علیه السلام که در صحیحه عبدالله بن سنان آیه را تفسیر می کرد خطاب به ابن سنان فرمود «هو رفع یدیک حذاء وجهک» که بعید نیست که می خواهد بگوید «انحر» شامل تو هم می شود. پس بعید نیست که خود ظهور صحیحه عبدالله بن سنان در این باشد که این حکم از مختصات پیامبر نیست.

**نکته:** این که سوره کوثر بیان می کند که ما به تو کوثر دادیم پس نماز بخوان و رفع یدین را انجام بده، استبعاد ندارد و نباید نماز را کم گرفت؛ البته معلوم نیست نماز شکر را بیان کند بلکه می گوید با این نعمتی که به تو داریم دیگر نماز را حتماً بخوان و حالت تأکید نسبت به نماز دارد و بیان می کند که مستحبات نماز که یکی از آنها رفع یدین در حال تکبیرة الاحرام است را رعایت کن.

### دلیل دوم (صحیحه حلبی)

دلیل دوم صحیحه حلبی است: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِذَا افْتَتَحْتَ الصَّلَاةَ فَارْفَعْ كَفَّيْكَ ثُمَّ ابْسُطْهُمَا بَسْطاً ثُمَّ كَبِّرْ ثَلَاثَ تَكْبِيرَاتٍ ثُمَّ قُلِ اللَّهُمَّ أَنْتَ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي ذَنْبِي إِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ ثُمَّ تُكَبِّرُ تَكْبِيرَتَيْنِ ثُمَّ قُلْ لَبَّيْكَ وَ سَعْدَيْكَ وَ الْخَيْرُ فِي يَدَيْكَ وَ الشَّرُّ لَيْسَ إِلَيْكَ وَ الْمَهْدِيُّ مَنْ هَدَيْتَ لَا مَلْجَأَ مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ سُبْحَانَكَ وَ حَنَانَيْكَ تَبَارَكْتَ وَ تَعَالَيْتَ سُبْحَانَكَ رَبَّ الْبَيْتِ ثُمَّ تُكَبِّرُ تَكْبِيرَتَيْنِ ثُمَّ تَقُولُ- وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ حَنِيفاً مُسْلِماً وَ مٰا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ... إِنَّ صَلٰاتِي وَ نُسُكِي وَ مَحْيٰايَ‌ وَ مَمٰاتِي لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمِينَ لٰا شَرِيكَ لَهُ وَ بِذٰلِكَ أُمِرْتُ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ ثُمَّ تَعَوَّذْ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ثُمَّ اقْرَأْ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ.[[12]](#footnote-12)

روایت بیان می کند که هنگام افتتاح نماز، رفع یدین را انجام بده و وقتی رفع یدین کردی آن را باز کن یعنی بسط الیدین (بسط به معنای باز کردن در مقابل مشت کردن است) در حال تکبیرة الاحرام مستحب است و شاید «ثم» از باب ترتیب ذکری باشد یعنی رفع ید که انجام می دهی مواظب باش بسط کفین هم باشد. بعد از تمام شدن تکبیرة الاحرام دست را پایین می اندازد.

صاحب حدائق و کاشف اللثام و فیض کاشانی به این روایت استدلال نموده اند که ظهور أمر «ارفع کفیک» در وجوب است.

**مرحوم حکیم در اشکال به این استدلال فرموده اند**: این روایت مقرون به اوامر استحبابی (هم به لحاظ تکبیرات و هم به لحاظ أدعیه) است و لذا ظهورش در وجوب مختل می شود

**مرحوم خویی که طبعاً تابع ظهور نیست می فرماید**: أمر موضوع برای حکم عقل به وجوب امتثال است ولو خطاب أمر ظهور در وجوب نداشته باشد مادامی که دلیلی بر ترخیص در ترک نیاید.

انصافاً این مبنا، مبنای تمامی نیست و ما در اصول در مکرراً عرض کردیم که اگر یک خطاب أمری مجمل باشد دیگر عقل حکم به لزوم امتثال نمی کند.

لکن سخن در این است که آیا این قرائنی که در این روایت است برای رفع ید از ظهور «فارفع کفیک» در وجوب کافی است؟ انصافاً بعید نیست فرمایش مرحوم حکیم صحیح باشد و ظاهر این روایت این است که در سیاق عداد مستحبات است و لذا این اشکال مرحوم حکیم را می پذیریم.

**اشکال دوم از آقای سیستانی است که**: این أمر در مقام توهم حظر است چون فقه مالک، رفع یدین در حال تکبیرات نماز را جایز نمی داند و لذا این أمر در مقام توهم حظر است. علاوه بر این که فقط در تکبیر اول رفع یدین را مطرح می کند و تکبیر اول تکبیرة الافتتاح نیست.

1. روزه روز سوم اعتکاف از این قبیل نیست چون وقتی شخصی دو روز روزه می گیرد ادامه اعتکاف و روزه روز سوم واجب منجّز می شود [↑](#footnote-ref-1)
2. الانتصار في انفرادات الإمامية، ص: 147‌ [↑](#footnote-ref-2)
3. [الحدائق الناضرة فی أحکام العترة الطاهرة، یوسف بن أحمد البحرانی (صاحب الحدائق)، ج8، ص42.](http://lib.eshia.ir/10013/8/42/%D9%84%D9%88%D8%AC%D8%AF%D9%87%D8%A7) [↑](#footnote-ref-3)
4. كشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام، ج‌3، ص: 425‌ [↑](#footnote-ref-4)
5. [وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج6، ص30، أبواب تکبیرة الاحرام، باب9، ح14، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/6/30/%20%D8%B2%DB%8C%D9%86%D8%A9) [↑](#footnote-ref-5)
6. [وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج6، ص29، أبواب تکبیرة الاحرام، باب9، ح11، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/6/29/%D8%A8%D8%A3%D8%B3%D8%A7%D9%86%DB%8C%D8%AF) [↑](#footnote-ref-6)
7. مفاتيح الشرائع، ج‌1، ص: 126‌ [↑](#footnote-ref-7)
8. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج2، ص66.](http://lib.eshia.ir/10083/2/66/%D8%AD%D8%B0%D8%A7%D8%A1) [↑](#footnote-ref-8)
9. [الأمالی، شیخ طوسی، ج1، ص377.](http://lib.eshia.ir/27725/1/377/%D8%A8%D8%A8%D8%BA%D8%AF%D8%A7%D8%AF) [↑](#footnote-ref-9)
10. [وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج6، ص30، أبواب تکبیرة الاحرام، باب9، ح15، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/6/30/%D8%A7%D8%B1%D9%81%D8%B9) [↑](#footnote-ref-10)
11. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص336.](http://lib.eshia.ir/11005/3/336/%D8%A7%D9%84%D8%A7%D8%B9%D8%AA%D8%AF%D8%A7%D9%84) [↑](#footnote-ref-11)
12. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص311.](http://lib.eshia.ir/11005/3/311/%D9%81%D8%A7%D8%B1%D9%81%D8%B9) [↑](#footnote-ref-12)